

وقتی کتاب

فروش نمی‌کند، مقصر کیست؟

جوئیس استرنجر
ترجمه نوشین آزادی

نویسنده مقاله خود را پژوهشگر رفتار حیوانات معرفی می‌کند که ۵۵ کتاب براساس زندگی در خارج از شهر و آنهایی که با حیوانات زندگی می‌کنند یا آنها را پرورش می‌دهند، نوشته است.

گاهی اوقات احساس می‌کنم که دنیا به پیش می‌تازد و من در دورانی که تنها در ذهنم وجود دارد، جا مانده‌ام. آنگاه چیزی روی می‌دهد که باعث می‌شود احساس کنم شاید در این مورد اشتباه می‌کنم چون محدوده‌هایی وجود دارد که همواره همانطور باقی می‌مانند.

مدیریت ناشران عوض می‌شود. کتابهای جلد مقوایی من اکنون دیگر مورد تقاضای ناشرانی که بیست سال با آنها بوده‌ام نیستند، هرچند من نسبت به آنها وفادار ماندم و پیشنهاد دیگری را که چند سال پیش به من شد رد کردم. ویراستار سابق من در یک مجله معروف زنان نوشت که شرکت چند میلیون پوندی او وقتی برای نویسندگان وسط‌راه مانده از قماش نویل شوت ندارد و نویسندگانی که کتابهایشان تنها توسط عده‌ای سالخورده که زیاد به کتابخانه می‌روند خوانده می‌شود، دیگر مورد توجه شرکت نیستند. آنها به دنبال پرفروش‌ها هستند. (از قضا من دیگر نمی‌خواهم هیچکدام از کتابهای آنها را بخرم.)

ناشر کتابهای کودکان که برایش می‌نویسم مدیریتش عوض شد. (تمام ناشرانی که من برایشان می‌نویسم تغییر مدیریت داده‌اند.) هرکس که می‌شناختم رفته بود. چند هفته را به رنج و عذاب کشیدن گذراندم و مطمئن بودم که این آخر کار است و آنگاه تقریباً به صورت امتحانی - نظر به اینکه این تحول هنگامی صورت گرفت که کتاب من

در نیمه راه انتشار بود - یک تماس تلفنی گرفتم . معمولا به نظر می‌رسد که تغییر مدیریت یک بنگاه نشر کتاب به معنای یک تغییر جهت کامل باشد ، و من هم انتظار داشتم که این آخر کار یک همکاری بسیار طولانی دیگر که به سال ۱۹۶۵ برمی‌گشت ، باشد .

خوشبختانه این بار اشتباه می‌کردم . من به ده سال پیش بازگشتم ، با تماس‌های تلفنی که جواب داده می‌شوند ؛ با جلد کتاب و عکس‌هایی که بطور کامل مورد مشاوره قرار می‌گیرند ؛ با نامه‌های طولیلی که از هر مرحله از پیشرفت کار کتاب و تقاضا برای کتابی دیگر مرا مطلع می‌کنند . آنها به توسعه آن علاقمندند . احساس می‌کنم دارم برای مردم می‌نویسم (نه برای کامپیوتری که محصول را تحویل می‌گیرد ، بیرون می‌دهد و در عرض چند روز وجود آنرا فراموش می‌کند) در حالیکه امید بعدی در کتابفروشی‌ها به یاس مبدل می‌شود . کتاب هنوز بیرون نیامده است ، اما جالب خواهد بود که ببینی چقدر موفق می‌شود . چه کسی واقعا از وجود آن مطلع می‌شود ؟ من دیگر به خودم زحمت نمی‌دهم به مقالات نقد و معرفی کتاب نگاهی بیندازم چون می‌دانم تمایلی به خواندن آن نوع کتابهایی که مورد توجه منتقدین قرار می‌گیرد ، نخواهم داشت . بیشتر خرید من شامل کتابهای جلد لوکس و اعلا می‌شود و اکثر آنها فنی و درباره موضوع‌های مربوط به تخصص من هستند .

چند ماه پیش از من خواسته شد تا در یک مدرسه ملی شبانه‌روزی دخترانه صحبت کنم و کتابهایی هم برای فروش با خود ببرم . در آن زمان کتابهای جلد مقوایی (شمیز) من برای فروش موجود بودند و من به ارزش بیش از ۶۰۰ پوند به بچه‌ها کتاب فروختم . آنها بارها گول کتابفروشان را خورده بودند که به آنها گفته بودند آن کتابها دیگر برای فروش موجود نیستند . من همیشه تعدادی از کتابهایم را نگاه می‌دارم تا هنگامی که مردم برایم نامه می‌نویسند تا بپرسند از کجا می‌توانند یکی از آنها را تهیه کنند ، بتوانم جواب آنها را بنویسم و بگویم : "از من" . وقتی که یک فروشگاه کتابهای دست‌دوم برای یک نسخه از کتابی که قیمت آن هنگام موجود بودن در بازار ۸/۹۵ پوند بوده است ، ۲۰ پوند مطالبه می‌کند ، می‌توان خواهانی هم برای کتابهای باقیمانده پیدا کرد .

اینطور به نظر می‌آید که بیشتر مردم به من نامه می‌نویسند تا بپرسند چرا از سال ۱۹۷۰ تاکنون چیزی منتشر نکرده‌ام . هنگامی که فهرستی شامل بر حدود سی کتاب برایشان می‌فرستم ، پاسخ می‌دهند و می‌پرسند کجا می‌توانند آنها را تهیه کنند ؟ چرا ما چیزی در مورد آنها شنیده‌ایم ؟ یک معلم مدرسه کم‌زمانی در کتابفروشی کار می‌کرده است نکته ذیل را خاطرنشان می‌سازد : "ناشران تمایل دارند دور باطلی بوجود آورند که به نظر می‌رسد به نفع هیچ کس جز ناشران عمل نمی‌کند . " چنین می‌نماید که تهیه کتابها از فهرستی مانند "بهترین ده کتاب پر فروش WHS" از لحاظ مالی پرمفعت‌تر از

انتخاب آنها از میان محدوده گسترده‌تر کتابهای کمترشناخته‌شده و احتمالا با کیفیت بالاتر باشد. بدین گونه مردم "تعلیم داده می‌شوند" تا تنها فهرست بسیار محدودی از عناوین، نویسندگان و "کتابهای" راهنمای تهیه را به رسمیت بشناسند و بنابراین تقاضای چیز دیگری را نکنند، یا از انجام چنین کاری بازداشته شوند. آنگاه ناشران می‌گویند تقاضا وجود ندارد.

هر نویسنده‌ای نامه‌هایی از پست دریافت خواهد کرد که در آنها می‌پرسند "آیا کتابهای شما در کتابفروشی‌ها هست؟" کتابفروش گفته است که آن کتاب برای فروش موجود نیست (دو روز پس از زمان انتشار) هنوز منتشر نشده است (یک هفته بعد از انتشار) و یا چنین عنوان کتابی وجود ندارد.

به یکی از دوستانم گفته بودند که من مرده‌ام و دیگر کتابی به قلم من وجود ندارد. از آنجا که او یک ساعت قبل از آن با من تلفنی صحبت کرده بود، تا حدودی متعجب شده بود. در موارد دیگر به خریدار گفته می‌شود که کتاب سفارش داده شده است اما ناشر آنرا فرستاده است. این اتفاق برای من افتاده است؛ در چنین مواقعی من به ناشر می‌نویسم و بطور اسرارآمیزی معمولا کتاب در عرض یک هفته سر و کله‌اش پیدا می‌شود. متأسفانه تمامی خریداران پی‌گیر نیستند.

نظر به اینکه ناشر تجدید چاپ کتابم را نپذیرفت و من سفارش‌هایی دریافت می‌کردم، خودم کتابم را تجدید چاپ کردم. نتیجه ضرر بود زیرا کتاب پائین‌تر از ارزش واقعی آن قیمت‌گذاری شده بود و من متوجه نشده بودم که بیشتر فروش من به کتابخانه‌ها و به قیمت تجارتي خواهد بود و همه آنها نیز هزینه پست را پرداخت نمی‌کنند. همچنین اعتصاب کارکنان پست هم مزید بر علت شد و با وجود اینکه سفارش‌ها تلفنی بودند اما من مجبور بودم هزینه حمل و نقل را به عنوان یک راه چاره گرانقیمت به پست سلطنتی بپردازم.

من برای آن تبلیغ نکردم. می‌بایستی به خاطر انتشار شماره استاندارد بین‌المللی کتابش (ISBN) فروش کرده باشد و اولین چاپ کتاب که منتشر کردم تقریباً بطور کامل فروش رفته است. هنوز تصمیم نگرفته‌ام که آنرا تجدید چاپ بکنم یا نه. بسته‌بندی، صورتحساب‌ها و ثبت در دفتر به منظور مقاصد مالیاتی مقدار زیادی وقت می‌برد. با این حال تقاضا وجود دارد، حتی اگر رقم آن نجومی نباشد.

نمی‌دانم اگر برای آن تبلیغ می‌شد، فروش بیشتری می‌کرد یا نه؛ می‌دانم که فروش آن مرا متقاعد کرده است که بازار وجود دارد و اینکه کتابها فروش نمی‌کنند به این دلیل است که تعداد کمی از کتابفروشان برای عناوین زیاد جا دارند و بنابراین بیشتر به ده کتاب برتر توجه نشان می‌دهند.

به عنوان نویسنده بسیاری از ما تحمل می‌کنیم ، به نحوی جان سالم بدر می‌بریم ، امیدوارانه به نوشتن ادامه می‌دهیم و در آرزوی روزی بسر می‌بریم که پاداش کوشش‌های خود را بدست آوریم . بقیه که توان کمتری داشتند یا مایل نبودند در نبردی که بازنده شدن در آن آشکار است به مبارزه ادامه دهند ، سرشان به سنگ خورده است . اگر کتابی فروش نکند البته کسی تقاضای بازگرداندن پیش‌پرداخت را نمی‌کند ، اما این مسئله خارق‌العاده به نظر می‌رسد که ناشری بتواند کتابی را منتشر کند ، پیش‌پرداختی پیشنهاد کند و صددرصد اطمینان ندهد که کتاب وارد بازار می‌شود ، مردم از وجود آن باخبر می‌شوند و کتاب پیش‌پرداخت خود را حداقل دو برابر نمی‌کند .

به نظر می‌رسد بسیاری کتابی را چاپ می‌کنند که نمی‌تواند پول پیش‌پرداخت را هم بازگرداند . کتاب دو هفته ، بعد از انتشار برای فروش در بازار موجود نیست و تجدید چاپ هم نمی‌شود ، که شیوه ، خیلی عجیبی برای گرداندن یک کسب و کار است .

چند سال پیش از طریق حسابدارم کشف کردم که در مورد بسیاری از کتابهایم تعداد چاپ‌شده تنها برای بدست آوردن یک‌چهارم پیش‌پرداخت کتاب با جلد اعلا کافی بوده است . کتاب به قیمت شمیاز (جلد مقوا) فروخته شد ، اما من تمام پول کتاب با جلد مقوا را برای جبران کسر فروش (کتابهایی که هرگز چاپ نشده بودند) بدهکار شدم . بنابراین پول کتاب جلد مقوا تا آنجا که به من مربوط می‌شد ، حتی وجود هم نداشت . آن مبلغ تنها باعث شد یک پیش‌پرداخت مسخره به نظر خیلی اساسی و مهم بیاید . آنگاه ناشر کتاب جلد مقوا تنها به تعدادی که آن پیش‌پرداخت را بازگرداند چاپ کرد و حق‌التالیف نهائی هم هیچگونه بدهکاری و بستانکاری را نشان نمی‌داد و احتمال اینکه کتاب بیشتری هم چاپ شود وجود نداشت . و این پایان داستان بود .

پس از اینکه پیش‌پرداخت بطور کامل برگردانده شد ، هیچگاه فکر آنچه را که قرارداد در مورد حق‌التالیف می‌گوید نکنید . واقعا مبلغ خوبی است و کسی هم هیچوقت قصد ندارد بگوید که بیشتر باشد . وقتی که نماینده و نویسنده این مسئله را تشخیص می‌دهند ، مطمئنا باید به دنبال ناشری باشند که کسب و کار خود را به این طریق پیش نمی‌برند .

(نقل از The Author)

